



ماجرای آن ۵ نفر

روایت‌هایی از تیم غواصی آتش‌نشانی مشهد
که در سیلاب اخیر شهر به یاری شهروندان آمدند



در خودروی داخل سیل گیر افتادم

سرآتشبار علی اخلاقی افضل

رئیس ایستگاه غواصی سازمان آتش‌نشانی مشهد



بیست سال سابقه‌کار در آتش‌نشانی که هفده سالش خدمت در لباس غواصی بوده، به من ثابت کرده است که شغل ما آماجگی مداوم می‌خواهد. به باران و روزهای عادی هم ارتباط چندانی ندارد، اما روز قبل از باران، حواسمان بیشتر جمع بود. امکانات حاضر بود و تیم غواصان ایستگاه ۵۵ انتهای وکیل آباد، آماده خدمت. ساعت ۳ بعدازظهر گذشته بود که آب گرفتگی و محبوس شدن خودروها زیر پل انقلاب و در سیلاب به ما اعلام شد. آنچه پس از اعزام مشاهده کردیم، دریایی از آب گل‌آلود بود و مردم نگرانی که در حاشیه آن ایستاده بودند، غواصی در سیلاب، کار بسیار خطرناکی است. میان آن گل‌لای همه چیز پیدا می‌شود؛ از خار و خاشاک تا اشیای تیز و پرنده. گفتند هشت تا نه خودرو غرق شده است و دو نفر هم داخل یک خودرو محبوس‌اند. باید هرکدام از ماشین‌ها را بررسی می‌کردیم. داخل سیلاب نه نوری هست نه نشانه‌ای، دید صفر است و سرمای استخوان‌سوز.

تنها روشی که در آن وضعیت سخت می‌شود با آن پیش رفت، لمس کردن و حرکت و جیب به جیب داخل سیلاب است. فکر کنید من و اعضای تیمم چطور قدم به قدم آنجا را بررسی کردیم. باید میان آن تاریکی مطلق، در هر خودرو را پیدا، باز و داخلش را لمس می‌کردیم که جسدی نمانده باشد، حتی کف خودرو. میان همان گشتن‌ها، داخل یکی از خودروها گیر افتادم. خودم بودم و یک کیسول هوا و کلی اتصالات. نمی‌دانستم چه ماشینی است. داخل شدم تا روی صندلی‌ها را بگردم اما کوچک بود و کیسول هوا می‌گیر کرد. همه تلاشم را کردم تا خودم را به سرعت آزاد کنم؛ زیرا هر لحظه ماندن زیر سیلاب به معنی تمام شدن اکسیژن و خطر مرگ غواصی است؛ چون هیچ ارتباطی هم با بیرون از آب وجود ندارد. کم می‌شویم میان سیلاب.

پیدا کردن جسد آن زن و مرد سالمند که پسرشان محدوده ماشین را نشانمان داد، خیالمان را راحت کرد. هم زمان با یکی دیگر از غواصان، سراغ خودرو رفتیم. یکی را من بیرون کشیدم و دیگری را هم‌کارم. ماجرا با همین بیرون آوردن تمام نشد. کار جست و جوی ما در آن آب‌های سرد تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب ادامه پیدا کرد. هر چه خودرو در آن محدوده گیر کرده بود، گشتیم تا شهروندی آنجا نمانده باشد.

جست و جود در سیلاب ترس و وهم دارد

وحید غفوری

فرمانده ایستگاه ۵۵ آتش‌نشانی



روز حادثه قبل از اینکه وارد سیلاب شویم، آنچه خیلی آزارمان داد، ترافیک مسیر بود. بارندگی شدید بود و ماشین‌ها در خیابان‌ها گیر افتاده بودند. شلوغی بولوار وکیل آباد، خیلی ما را به دردسر انداخت؛ به همین دلیل به سمت بولوار فکوری تغییر مسیر دادیم. برای باز شدن مسیر اکسی‌کاری بر نمی‌آمد. مجبوریم شدید مسافتی بین پانصد تا هزار متر را جلوتر از ماشین آتش‌نشانی بدویم و با کمک مأموران راهنمایی و رانندگی مسیر را باز کنیم تا بشود عبور کرد. این ماجرا در چند تقاطع تکرار شد. یک مسیر طولانی را هم برخلاف جهت خیابان طی کردیم. این ازدحام و شلوغی، انرژی زیادی از ما گرفت تا بالاخره به محل رسیدیم. محلی که سیلاب گرفته بود، نیاز به بررسی داشت. افراد زیادی خودروی خود را رها کرده و از محل دور شده بودند.

جست و جود در سیلاب خیلی سخت است. ترس و وهم دارد. هربار می‌رفتم پایین و می‌آمدیم بالا، مردم محل دیگری از خودروها را نشانمان می‌دادند. باید همه خودروها را می‌گشتیم. اگر راننده در ماشین را باز گذاشته و رفته بود، راحت تر می‌شد داخلش را گشت اما در برخی از آن‌ها قفل شده بود. چون دیدی نداشتیم، گاهی به سپر یا قسمت‌های مختلف خودروها برخورد می‌کردیم. باید با دست زدن حدس می‌زدیم که کجای خودرو هستیم و در را پیدا می‌کردیم. من ده سال است در حوادث مختلفی که به شهرستان‌های گوناگون اعزام می‌شویم، غواصی می‌کنم اما حرکت در آب‌های سرد و تاریک خیلی سخت تر است؛ برای همین مناطق دیگر استان هم از ما کمک می‌گیرند.

خدا را شکر می‌کنم که توانستیم جسد آن دو عزیز را که فرزندان کنار آب چشم انتظار بود، از ماشین بیرون بیاوریم. عملیات فوق‌العاده نفس‌گیر بود. برخی وقت‌ها مرگ را جلوی چشمان می‌دیدیم. کار غواصی و سیلاب، نامشخص است و ناگهانی. البته نیازمندان این است که در تمرین‌های مداوم و کلاس‌های به روز شرکت کنیم.

روزنامه نگار
تیم جابود

گزارش
روز

باران که شروع شد، چه کسی می‌دانست آسمان قرار است این قدر ببارد؟ چند نفر از ما برای رسیدن سیل، خودمان را مجهز کردیم؟ اصلاً چه کسی فکرش را می‌کرد باران‌های بهاری امسال چند خانواده را داغدار کند؟ حتی تا لحظاتی پس از بارش سیل آسیای باران در آن روز چهارشنبه هم هیچ کس آماده نبود. وقتی بعد از ساعتی بارش ادامه پیدا کرد و خیابان‌ها را بست، تازه ترس به جان همه افتاد و زمانی بیشتر شد که خبر رسید شهر را آب گرفته، پلی را مسدود کرده است و خودروهایی زیر آن دفن شده‌اند. بیرون آوردن اجساد سرنشینان آن خودروی دفن شده از زیر هجوم سیل، خودش ماجرای دارد. چند روز زیر از دلهره و نگرانی سپری شد، باران هاتمام شد و به زودی مانند همه حوادث دیگر به خاطره‌های دور خواهد پیوست اما تلاش چند نفره اعضای یک تیم، آن هم غواصی سازمان آتش‌نشانی نباید از خاطرها برود؛ آن‌ها که در شرایط سخت به خدمت اعزام شدند. گزارش امروز روایت همان پنج نفر غواصی است که در آن دقایق نفس‌گیر حضور داشتند و تا بامداد روز پنجشنبه، میان خودروها به جست و جوی خود ادامه دادند؛ پنج نفری که سن و سالی بین ۳۵ تا ۴۰ دارند و قوی و مهارت دیده هستند.



همیشه جایی هستیم که جسد هست

بهنام محمدزاده

معاون شیفت ایستگاه ۵۵ آتش‌نشانی



آخرین عملیاتی که در آن حضور داشتیم، اسفند پارسال بود؛ دو غرق شدگی در استخر عمیقی در بولوار هنرستان. با اعلام وضعیت پل انقلاب، در کمترین زمان ممکن خودمان را به محل آب گرفتگی رساندیم. به سرعت لباس و تجهیزات را پوشیدیم و وارد آب شدیم. ورود به آن آب بسیار سرد، مقاومت بدنی بسیاری زیادی می‌خواهد. ما آمادگی جسمی لازم را داشتیم اما بعد از اتمام عملیات، عضلات تحلیل می‌رود یا دچار گرفتگی می‌شود. بعد از این عملیات هم که خیلی طول کشید، عضلات پای راستم گرفته بود که به دلیل شدت سردی آب بود.

باید حین جست و جوی مراقب باشیم چوب و خار و خاشاک به چشم یا دهانمان وارد نشود؛ مثلاً آب سرد طرق هم تاریک است و ما آنجا هم مأموریت داشتیم اما گل‌لای ندارد. سیلاب پل انقلاب مشهد، گل داشت و بوی تعفن، گروهمان



چهره آن آدم‌ها از خاطرم پاک نمی‌شود

علی عظیمی



شب قبل از آن حادثه من شیفت بودم و اتفاقاً خیلی خسته بودم و خوب نخوابیده بودم. بعد از ناهار تصمیم گرفتم کمی استراحت کنم که ناگهان همسرم بیدارم کرد و گفت مشهد سیل آمده است. خانواده‌ام می‌دانند که من برای حضور در مأموریت‌ها شیفت و غیرشیفت نمی‌شناسم. به محض اینکه اتفاقی بیفتد، راهی می‌شوم. آنجا هم تا خبر را شنیدم، به آقای اخلاقی، رئیس ایستگاه غواصی سیلاب آتش‌نشانی زنگ زدم و گفتم من هم خودم را می‌رسانم.

خودم را رساندم به ایستگاه ۵۵. تجهیزاتی برداشتم و رفتم پل انقلاب. سه نفر از اعضای تیم از ظهر مشغول عملیات بودند و خیلی خسته. من و آقای سراج که به آن‌ها پیوستیم، کار جست و جوی را ادامه دادیم. با هر غوصی که زیر آب می‌زدیم، می‌توانستیم چهار یا پنج خودرو را بگردیم. این بالا و پایین رفتن زیر آب، هم خیلی خسته‌کننده است، هم آسیب‌رسان. اما همه تلاشم را کردم تا حضور و نگرانی‌های مردمی که آن حوالی بودند، تمرکز را برهم نزنند و فقط به وظایفم فکر کنم.

ارتفاع سیلاب حدود سه تا چهار متر بود و باید برای رسیدن به کف و یافتن اجساد احتمالی، مدت طولانی تری زیر آب می‌ماندیم. از روی علائمی مثل گارد ریل می‌شد حدس زد کجای خیابان هستیم. شاید مردم ندانند اما در شغل ما، هیچ وقت نمی‌توان خیال آسوده و راحت داشت، حتی وقتی همه نقاط را گشته و خارج شده ایم. شاید جسدی گوشه‌ای مانده باشد؛ برای همین گاهی در مأموریت‌های غواصی بارها یک منطقه را قدم به قدم جست و جوی می‌کنیم. آن روز هم مدام نگران بودیم جسدی گوشه‌ای پنهان مانده باشد که خوشبختانه چنین نبود. عملیات جست و جوی ما تا ساعات‌های بعد از نیمه شب ادامه پیدا کرد. روزهای قبل از اینکه وارد حفره آتش‌نشانی بشوم، خنده‌هایم خیلی بیشتر بود. ما هم خانواده داریم و انسان هستیم. چهره آن آدم‌هایی که از زیر آب بیرون می‌آوریم، هرگز از خاطرم پاک نمی‌شود.

غواصی پل انقلاب ترسناک‌ترین بود

محمد سراج طریقه



روز چهارشنبه‌ای که سیل آمد، شیفت‌کاری من نبود اما وقتی از مأموریت خبردار شدم، چون می‌دانستم غواصی در آب سرد چقدر سخت است، خودم داوطلب شدم که برای کمک به گروه‌م ملحق شوم. شاید این نکته‌ای که می‌گویم، از نگاه تماشاچی‌ها و شهروندان این‌گونه نباشد اما در همه هشت یا نه سال گذشته که غواصی کردم، غواصی در پل انقلاب ترسناک‌ترین تجربه بود. ما تجربه غواصی در سد دوستی، مرز افغانستان، تربت حیدریه و سد ارداک را داشتیم که آب سرد بود و تاریک، ولی اینجا چون آب گل‌آلود بود، شرایط متفاوتی را تجربه کردیم. آنجا چون آب صاف و یکدست بود، می‌توانستیم چراغ قوه ببریم و بخشی از مسیر را دست‌کم چندمتری جلوی پایمان را ببینیم اما اینجا چراغ قوه هم به‌کار نمی‌آمد و به محض اینکه سرمان را زیر آب می‌بردیم، سیاهی مطلق بود.

این غواصی مداوم زیر آب باعث شد هر کدام از ما دچار یک آسیب بشویم. در آن آب، لوله از دهانم بیرون آمده بود و کمی هم آب آلوده خورده بودم و گردنم دچار گرفتگی شده بود. در سیلاب پل انقلاب، بارها غوص زدیم اما چون عمق آب کم بود، عارضه جسمی کمتری هم داشت.

در شغل ما لحظه بیرون آمدن از آب، خیلی مهم است. لحظه‌ای که جسم فردی را از آب بیرون می‌آوریم و با خانواده داغدارش مواجه می‌شویم، خیلی سخت و تأسّف‌آور است و ما را آزار می‌دهد؛ چون ما ایرانی‌ها روی مرگ آدم‌ها حساس هستیم و فقط دعا می‌کنیم آن کسی که جسمش را پیدا کرده ایم، به آرامش برسد.